



«بررسی و تحلیل اختلال شخصیت «نارسیسیم» در جمشید با توجه به متن شاهنامه»

زینب باقری^۱

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی،

دانشگاه آزاد اسلامی اراک، ایران (نویسنده مسئول)

محمدعلی داودآبادی^۲

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد

اسلامی اراک، ایران

تاریخ دریافت: ۹۷/۲/۱۲ تاریخ پذیرش: ۹۷/۴/۱۷

چکیده

مطالعه‌ی روان‌شناسی آثار ادبی، این امکان را به خواننده می‌دهد که از زاویه‌ای جدید به بررسی و بازبینی اثر ادبی بپردازد. شاهنامه مهم‌ترین و معتبرترین سند اسطوره‌ای، حماسی، تاریخی ایرانی است. در این جستار نویسنده کوشیده است با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی یکی از شخصیت‌های این اثر بزرگ را از دیدگاه روان‌شناسی مورد ارزیابی قرار دهد. این مقاله مدعی است از دیدگاه روان‌شناختی جمشید، یکی از

۱. z93.bagheri@gmail.com

۲. m-davoodabadi@iau-arak.ac.ir

قهرمانان شاهنامه در نقش شاه - موبد به خاطر دغدغه‌ی تامین نیازهای زیستی و روانی محق است، او را باهوش‌ترین فرد شاهنامه بدانیم. هوش سرشار او در درک موقعیت، انطباق با محیط و رفتار هوشمندانه برای حل مساله، باعث تحول زندگی انسان بدوی شد. اما افزایش رفاه اجتماعی توأم با احترام مردم، این توهم را در او ایجاد کرد که بی- نظیر است. باور خودکارآمدی بر انعطاف شخصی او تاثیر گذاشت. احساس خود ارزشی عظیم و اعتماد به نفس کاذب او را دچار اختلال شخصیت خودشیفتگی کرد. مغرورانه به خودانگاره‌ی خود نگرست. با نخوت خود را فردی آرمانی دانست. تا اینکه به بادافره ناسپاسی بر یزدان، به فجیع‌ترین مرگ شاهنامه جان سپرد. با استناد به کتاب معتبر DSM-۵ و تطبیق ویژگی‌های نه‌گانه‌ی بیان شده در مورد افراد دارای اختلال «نارسیسم» می‌توان اثبات نمود جمشید، شاه- موبد ایرانی، به این اختلال روانی دچار بود.

کلیدواژه‌ها : شاهنامه، نقد روان‌شناسی، جمشید، اختلال شخصیت
«نارسیسم».

مقدمه

یکی از جذابترین نقدهای ادبی، نقد روان‌شناسی است. فروید (Sigmund Freud) نخستین فردی بود که به این شاخه از نقد ادبی هویت بخشید. (صنعوی و همکاران، ۱۳۸۲: ۵۷؛ احمدی، ۱۳۹۱: ۵۱۳) علاوه بر این، فروید با استفاده از متون ادبی و با استفاده از شخصیت‌های آثار ادبی برای نامگذاری بسیاری از نظریاتش، عملاً بین ادبیات و روان‌شناسی، ارتباط برقرار نمود. (یاوری، ۱۳۷۴: ۱۹) با تداوم روند نقد روان-شناسی متون ادبی، آن هم در شاخه‌های گوناگون، اکنون هر خوانش و برداشت متفاوتی از یک متن می‌تواند باعث نمایش جلوه‌ای از مفاهیم و معناهای تازه‌ی آن اثر ادبی گردد. بی‌گمان شاهنامه مهم‌ترین و معتبرترین سند اسطوره‌ای، حماسی و تاریخی ماست. (صفا، ۱۳۹۰: ۱۸۳) و این اثر ارزشمند با همه‌ی عظمت خود انعطاف خاصی دارد که می‌توان آن را با روش‌های نوین نقد ادبی با استفاده از دیدگاه‌های تلفیقی و بینارشته‌ای از زاویه‌های جدید مورد نگرش و بررسی قرار داد و با استفاده از تعبیر و تفسیر نوین از معانی پنهان آن پرده برداشت و لذت خوانش متفاوت را در آن درک کرد.

در این جستار نویسنده کوشیده است، به بررسی و تحلیل رفتار جمشید در شاهنامه بپردازد و با استفاده از ابیات شاهنامه مصادیق اختلال روانی «نارسیسیم» را در رفتار جمشید مورد بازبینی و ارزیابی قرار دهد. در علم روان‌شناسی یکی از معتبرترین مراجع برای دریافت و فهم ویژگی و صفات افراد دارای اختلال روانی کتاب مهم «راهنمای تشخیصی آماری اختلال روانی» معروف به کتاب «DSM-۵» است. این کتاب توسط انجمن روان‌پزشکان آمریکا تألیف شده است و هر ساله با توجه به اطلاعات جدید بازبینی می‌شود. در این مقاله این کتاب، به عنوان منبع اصلی شناخت اختلالات شخصیتی مدّ نظر قرار گرفته است؛ زیرا دیگر نویسندگان و نظریه‌پردازان روان‌شناسی مرضی نیز به این کتاب ارجاع داده‌اند.

در چند دهه‌ی اخیر در مورد بررسی شخصیت‌های شاهنامه، چندین مقاله و کتاب ارزشمند به نگارش درآمده است. اما از دیدگاه نقد روان‌شناسانه‌ی شخصیت‌های شاهنامه، خصوصاً جمشید تاکنون کتابی تألیف نشده است. تنها در این میان مقاله‌ی ارزشمندی از محمد جعفر یاحقی و فرزاد قائمی با عنوان «نقد اساطیری شخصیت جمشید از منظر اوستا و شاهنامه» وجود دارد که در آن به نقد اساطیری این شخصیت در شاهنامه و اوستا پرداخته شده است. (یاحقی و قائمی، ۱۳۸۶: ۲۷۳-۳۰۵) مقاله‌ی دیگری نیز با عنوان «بررسی وجوه اشتراک و افتراق جمشید و یمه در شاهنامه و اوستا» به قلم خانم زهره سرمد نیز وجود دارد (سرمد، ۱۳۹۴: ۱۴۱-۱۶۰) که این مقاله اخیر نیز همانند مقاله‌ی قبلی به بررسی شخصیت جمشید در متونی چون اوستا و شاهنامه می‌پردازد و جنبه‌های اشتراکی و افتراقی شخصیت جمشید در متون ذکر شده را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد. مقالات مذکور از لحاظ موضوعی نزدیک‌ترین نوشته‌ها به مقاله‌ی حاضر هستند؛ اما تفاوت بسیار اساسی با این متن دارد. از جمله اینکه موضوع اساسی این مقاله اختلال روانی از دیدگاه روان‌پزشکی است که در پژوهش‌های یاد شده ذکر از آن به میان نیامده است.

شاهنامه روایتی اپیژودیک است. یکی از برجسته‌ترین آثار حماسی ادبیات جهان که همواره به خاطر دقایق و ظرایف آن مجال کشف‌های تازه و تحلیل‌های جدید را به پژوهشگران ارزانی می‌دارد. بررسی روایت‌های شاهنامه از منظر روان‌شناسی می‌تواند منجر به کشف لایه‌های پنهان شخصیتی قهرمانان آن گردد. «برای پیاده کردن تحلیل

روان‌شناسی، هر متنی را باید به دو گونه خواند یکی به صورت ظاهری و یکی هم خواندن آنچه که در ماوراء و پشت نوشته قرار دارد.» (دهقانی، ۱۳۹۲: ۱۸) «این دو گونه خواندن در نظر دریدا (Jacques Derrida) یکی خواندن به شکل کلاسیک است با درک همان معانی ظاهری و یکی خواندن به شیوهی ساخت‌شکنی است. در این شیوه-ی دوم نه تنها ناخودآگاه (unconscious) و واپس‌زده بلکه تلاش برای به وضوح دیدن رابطه‌ی بین خودآگاه (Conscious) و پیش‌آگاه (Preconscious) و نیز آوا (Phone) و فرانمود کلامی (Verbal representation) را از روانکاوی به عاریت می‌گیرد.» (صنعتی، ۱۳۸۴: ۵) بنابراین با این شیوه می‌توان به درک معانی جدیدی از متن که تاکنون مورد غفلت واقع شده است، نائل آمد.

تمام داستان جمشید در صد و نود و سه بیت فشرده در شاهنامه آمده است که حدود هفتاد و سه بیت در مورد جمشید از آغاز تا ناسپاس شدنش به یزدان، صد و سه بیت در مورد داستان ضحاک و پدرش و هفده بیت نیز در مورد چگونگی مرگ جمشید بیان شده است. در همان هفده بیت پایانی، فردوسی دیدگاه خود را در مورد مرگ جمشید، گیتی بی‌وفا و سرای سپنجی که جز رنج حاصلی ندارد، بیان می‌کند. در این ابیات پایانی، فردوسی پرسونا یا بعد بیرونی را کنار می‌زند و خود واقعی را که تا آن زمان، نهفته است، نمایان می‌سازد.

جمشید:

«نام جمشید از دو پاره‌ی جم + شید ساخته شده است. پاره‌ی نخستین آن جم در پهلوی، یم (yam) و در اوستایی، ییمه (yima) و در سانسکریت، یمه (yama) در بنیاد به معنی توامان و دو قلو است. پاره‌ی دوم آن، شید در اوستایی خشته (xshaeta) همان است که در خورشید نیز به کار می‌رود و به معنی درخشان است. (یاحقی و قائمی، ۱۳۸۶: ۲۷۵)

جمشید یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین پادشاهان دوره‌ی پیشدادی است. فردوسی با صفت گرانمایه، داستان او را آغاز می‌کند. کسی که پند پدر را به کار می‌بندد و در این کار یکدل است و دارای فر شاهنشاهی است و جهان سراسر او را رهی گشته است. در زمان پادشاهی‌اش، جهان از جنگ و داوری دست شسته و همه حتی دیو، مرغ و پری در

تحت فرمان اویند. «عظمت بی نظیری که جمشید در مقام پادشاه ایران شهر می‌یابد، باعث می‌شود، عصر او یکی از درخشان‌ترین دوره‌های اساطیری ایران باشد و آرزوهای قومی یک ملت در سیمای او نمود پیدا کند. در این دوره، تصویری آرمانی از جهانی مطلوب ترسیم می‌شود که درخشش خورشیدسان شخصیت جمشید در مرکز این خاطره‌ی جمعی خودنمایی می‌کند.» (یاحق و قائمی، ۱۳۸۶: ۲۷۴) جمشید خود به داشتن فره ایزدی، شهریار بودن و موبد بودنش واقف بود و با این امتیازات بر خود می‌بالید. قصد داشت دست بدان را از بدی کوتاه کند و روان را به سوی روشنایی رهنمون نماید. (ر.ک فردوسی، ۱۳۶۶: ۴۴/۱)

هوش و خلاقیت:

هوش قابلیت عمومی درک و استدلال و همچنین به معنی توانایی اتخاذ رفتارهای سازگاران یا ابتکاری در برخورد کارآمد با محیط است. (منصور و همکاران، ۱۳۶۵: ۳۵۷؛ گنجی، ۱۳۷۴: ۱۲۳) «پدیده‌ی هوش، بارزترین فعالیت قوای ذهنی بشر است که قدرت سازگاری او را با محیط فراهم می‌آورد.» (شمس اسفندآباد، ۱۳۸۴: ۳۰) جمشید به خاطر تفکر منطقی و بروز قابلیت‌های فردی‌اش برای انجام فعالیت‌های هدفمند و برخورد کارآمد با محیط، خلاقیت خود را به انسان آن روزگار اهدا نمود. موفقیت‌های جمشید علاوه بر اعطای مزایای اجتماعی برای مردم، سند مهم هوشمندی اوست. روان‌شناسان معتقدند: یادگیری از راه تجربه، حل مساله از راه بینش، سازگار شدن با موقعیت جدید، تمرکز و تداوم در به کار انداختن توانایی‌ها برای رسیدن به یک هدف مطلوب، قدرت هوشمندانه را ترسیم می‌کنند. (محتشمی و همکاران، ۱۳۸۷: ۷۷) این‌ها مواردی هستند که در فعالیت‌های جمشید به وضوح به چشم می‌آیند. در زمان کودکی جمشید، دیوان با پدرش تهمورث، شاه کشور، نبردهای سختی داشتند و ترس و واهمه از هجوم دوباره‌ی آن‌ها، جرقه‌ی تحوّل را در ذهن او پدید آورد. هوش سرشارش در درک موقعیت، رفتار هوشمندانه‌اش برای حل مساله، انطباق با محیط توأم با اقدام هدفمندانه و تفکر منطقی‌اش، باعث تحوّل زندگی انسان بدوی در شاهنامه شد.

تهمورث پدر جمشید راه تامین نیازهای زیستی و فیزیولوژی انسان هم عصر خود را آغاز کرده بود. او پس از آن در اندیشه‌ی پوشش بر اندام انسانی برآمد و شیوه‌ای درست برای پرورش و اهلی کردن تعدادی از حیوانات سودمند را به انسان آموخت.

پس از پشت میش و بره، پشم موی
به کوشش از او کرد پوشش به رای؛
ز پویندگان هرچه بد نیکرو،
رمنده ددان را همی بنگرید؛
به چاره بیاوردشان از دشت و کوه؛
ز مرغان همان را که بد نیکساز،
بیاورد و آموختنشان گرفت،
چو این کرده شد ماکیان و خروس،
بیاورد و یکسر به مردم کشید؛
برید و به رشتن نهادند روی
به گستردنی هم او بود رهنمای.
خورش کردشان سبزه و کاه و جو
سیه گوش و یوز از میان برگزید.
به بند آمدنداین دو دد از گروه
چو باز و چو شاهین گردنفرار
جهانی بدو مانده اندر شگفت.
کجا برخروشید گه زخم کوس
نهفته همه سود مندی گزید
(فردوسی، ۱۳۶۶: ۳۶/۱)

پس از تهمورث، فرزندش جمشید به فکر ادامه راه پدر و رفع نیازهای جامعه‌ی بشری خود بود. اقدامات او برای برطرف نمودن نیازهای جامعه‌اش به قرار زیر بود:

- ۱- ساختن آلت جنگی. (برای مبارزه و دفاع در برابر هجوم یا حمله‌ی دشمنان)
- ۲- قصب کردن از کتان، ابریشم، موی قز و رشتن، تافتن، شستن و دوختن
- ۳- دادن پیشه و حرفه به مردان جامعه
- ۴- به وجود آوردن لایگان اجتماعی (آتورنیان - تیشتاریان - پسویی - اهتوخشی)
- ۵- آموزش خشت‌سازی با سنگ و گچ برای ساختن دیوار خانه‌ها
- ۶- ساختن گرمابه، کاخ‌های بلند و ایوان برای در امان ماندن از گزند
- ۷- استخراج گوهرهایی چون یاقوت، بیجاده، سیم و زر (برای آراستن و مرفه شدن)
- ۸- استفاده از بوهای خوش؛ همانند: بان، کافور، مشک، عود، عنبر و گلاب
- ۹- اهمیت به پزشکی، درمان و تندرستی افراد و راه گزند را بستن
- ۱۰- کشتی ساختن و بر روی دریاها از کشوری به کشور دیگر سفر کردن
- ۱۱- تخت شاهی آراستن و مزین کردن به انواع گوهرها و جواهرات
- ۱۲- جشن ساختن و می، جام و رامشگران را خواستن (فردوسی، ۱۳۶۶: ۴۱/۱-۴۵)

بر طرف کردن نیازهای فیزیولوژی و روانی مردم آن روزگار چنان سودمند واقع شد که تا سیصدسال کسی نمرد. ترتیب اهمیت هر کدام از این نیازها، از نظر علم روان-شناسی مهم است و یادآور ترتیب سلسله نیازهای مازلو است. نیازهای مازلو به ترتیب زیر بیان شده‌اند:

- ۱- نیاز فیزیکی و بیولوژی: (مثل رفع گرسنگی، تشنگی؛ که برای زنده ماندن ضروری‌اند).
 - ۲- نیاز به ایمنی: (احساس امنیت کردن و دور از خطر بودن)
 - ۳- نیاز به تعلق و محبت: (به دیگران پیوستن، پذیرفته شدن، تعلق داشتن)
 - ۴- نیاز به عزت نفس: (نشان دادن کفایت، مورد تایید و شناخت دیگران واقع شدن)
 - ۵- نیاز شناختن: (نیاز به دانایی و یادگیری برای کسب شغل و به دست آوردن مقام)
 - ۶- نیاز ذوقی: (نیاز به هنر برای تقارن و نظم و زیبایی)
 - ۷- خود شکوفایی: (رسیدن به تحقق نفس و شکوفا ساختن توانایی‌های بالقوه)
- (اتکینسون و همکاران، ۱۳۷۱: ۵۶۶)

با اندکی تأمل در ترتیب قرار گرفتن این نیازها، پی می‌بریم جمشید به عنوان فردی هوشمند در دوران اساطیری علاوه بر پی بردن به اهمیت نیازهای افراد، دریافت که رفع نیازهای زیستی و فیزیولوژیکی به عنوان نیازهای اولیه و ضروری برای ادامه حیات، اهمیت بیشتری نسبت به سایر نیازها دارند. «نیازهای فیزیولوژیکی و آن‌هایی که مربوط به ایمنی و امنیت هستند، عمدتاً ذاتی است در حالی که سایر نیازهای بالاتر، اجتماعی و عقلانی بوده و شامل ترکیبی از عوامل ذاتی و بیشتر پاسخ‌های آموخته شده است.» (فونتانا، ۱۳۸۵: ۶۵) سلسله مراتب نیازها به گونه‌ایست که از نیازهای اساسی زیستی آغاز می‌شود و در سطوح بالاتر به انگیزه‌های روانی پیچیده‌تری می‌رسد. زمانی که نیازهای اساسی ارضا شوند، آن وقت آدمی می‌تواند وقت و نیروی خود را صرف علایق ذوقی و فکری کند. «در تاریخ ملل معینی ارضا منطقی نیازهای اولیه آنان، موجب صعود به مرحله‌ی بالاتری شده است و در این هنگام گروه‌هایی در اجتماع توجه‌شان به موضوع رده‌های بالاتر جلب شده است.» (فونتانا، ۱۳۸۵: ۶۵)

^۲ Abraham Maslow آبراهام مازلو (۱۹۷۰-۱۹۰۸) پدر روحانی روان‌شناسی انسان‌گرایی، قابلیت هر فرد

برای خود شکوفایی را مورد تاکید قرار داد. (شولتز، ۱۳۷۲: ۳۷۲/۲)

تهمورث پدر جمشید نیاز به تامین غذا را پیش از پسرش مرتفع نموده بود اما مورد هجوم و حمله‌ی دیوها قرار گرفتن، امنیت جانی آن‌ها را به خطر افکنده بود. درست است که تهمورث موفق به شکست دیوها شد، اما این نگرانی برای جمشید وجود داشت که ممکن است امنیت جانی جامعه‌اش یک بار دیگر در خطر قرار گیرد. بدین دلیل جمشید این اولویت را برای ادامه‌ی حیات به امنیت و تامین جانی اختصاص داد.

نخست آلت جنگی را دست برد در نام جستن به گردان سپرد
به فر کیی نرم کرد آهنا چو خود و زره کرد و چون جوشنا
چو خفتان و چو تیغ و برگستوان همه کرد پیدا، به روشن روان
(فردوسی، ۱۳۶۶: ۴۱/۱)

فردوسی امنیت و اطمینان از ادامه زندگی را با اصطلاح «در امان ماندن از گزند و یا راه گزند بستن» به کار گرفته است.

چو گرمابه و کاخ های بلند؛ چو ایوان که باشد پناه از گزند
(فردوسی، ۱۳۶۶: ۴۳/۱)
پزشکی و درمان هر دردمند؛ در تندرستی و راه گزند
همین رازها کرد نیز آشکار جهان را نیامد چنو خواستار
(فردوسی، ۱۳۶۶: ۴۳/۱)

خودشکوفایی:

انسان نیازهایی دارد، که این سلسله مراتب از نیازهای اساسی فیزیولوژی شروع شده و به نیازهای روانی و سرانجام به خودشکوفایی می‌رسند. گرایش به تحقق بخشیدن، شکوفا ساختن و تحقق نیروهای بالقوه‌ی که در درون آدمی است، خودشکوفایی نام دارد. افراد خود شکوفا قادرند به نحوی عینی به زندگی بنگرند، در اندیشیدن و رفتار خود جوشند. بیشتر مساله مدارند تا خودمدار و بسیار خلاقند. (اتکینسون و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۰۴) شکوفایی گرایشی باطنی است که کمک به توسعه‌ی قابلیت‌های فرد می‌کند و آن‌ها را اعتلا می‌بخشد. گرایش فرد به سمت رشد و ترقی، خودشکوفایی نامیده می‌شود.

گرایش جمشید به شکوفایی در برآوردن نیازهای فیزیولوژی و روانی نمایان شد. او در راستای تغییر مثبت و سالم، گام‌های اساسی برداشت؛ اما از سوی دیگر «گرایش به شکوفایی بر برآیندهای روان‌شناختی مربوط به خود نیز تاثیر می‌گذارد.» (کارور و شی‌یر، ۱۳۸۷: ۴۸۳) شکوفایی جمشید در ارتقا و اعتلای عوامل محیطی و روانی بر روان خود او نیز تاثیر بارزی گذاشت. احساس شادکامی و رضایت مردم، باعث اندیشه‌ی مثبت جمشید در مورد خودش شد؛ تا جایی که خود را برترین دید. جمشید در سایه خودشکوفایی، توجه زیردستان و عامه‌ی مردم را به خود جلب نموده بود و کارهایش باعث رضایت از او شده بود. پذیرش و توجه مردم به او غرور عطا می‌کرد. احساس برتر بودن به او، احساس تسلط و قدرت می‌داد که هیچ کس را با خود برابر نمی‌یافت و «به گیتی جز از خویشتن را» (فردوسی، ۱۳۶۶: ۴۴/۱) نمی‌دید. روان‌شناسان معتقدند: افراد خودشکופا ممکن است که استعداد خود را در برخی زمینه‌ها شکوفا نمایند ولی از زمینه‌های دیگر غافل بمانند. (اتکینسون و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۰۴)

اختلال شخصیت نارسیسیم:

جمشید با پشتوانه‌ی هوش و ذکاوت خود خدمات بی‌بدیلی به انسان عصر خود کرد. این که مردم به شادی پرداختند. می و جام و رامشگران آراینده‌ی بزم‌ها بود. از رنج و بدی آگهی نداشتند و در طول سیصد سال کسی نمرد. «به شهریاری جم دلیر، نه سرما بود و نه گرما نه پیری بود و نه مرگ.» (دوستخواه، ۱۳۸۵: ۱۳۷) همین‌ها موجب گردید، همه با احترام و تکریم به فرمان جمشید گوش بنهند و در بارگاه او، بسان رهی باشند. تا این که جهان‌دار، جمشید، متوجه عظمت و بزرگی خود گردید. او در گیتی به جز از خویشتن کسی را نمی‌دید. فریفته‌ی خود شده بود. افکارش به شکلی افراطی بر خودش معطوف شده بود. نیاز سیراب‌نشدن به ستایش و پذیرش از سوی دیگران داشت. احساس اهمیت زیاد، خویشتن‌بینی و تصور اینکه بی‌مانند است، او را از مردم متمایز می‌کرد. او خود را موجودی مجزا و قابل تحسین می‌پنداشت. این افکار او را دچار اختلال خودشیفتگی کرد.

یکی از معتبرترین مراجع برای دریافت و فهم ویژگی و صفات افراد دارای اختلال روانی کتاب مهم راهنمای تشخیصی آماری اختلال روانی معروف به کتاب DSM-۵

است. این کتاب توسط انجمن روان‌پزشکی آمریکا تالیف شده و هر چند سال یک بار با توجه به اطلاعات جدید بازبینی می‌شود. در این مقاله این کتاب، به عنوان منبع اصلی شناخت اختلالات شخصیتی مدّ نظر قرار گرفته است؛ زیرا دیگر نویسندگان و نظریه‌پردازان روان‌شناسی مرضی نیز به این کتاب ارجاع داده‌اند.

در این کتاب برای ملاک تشخیص اختلال شخصیت خودشیفته نه نشانه، ذکر شده است و همچنین ذکر شده است که کسانی که به این اختلال دچار هستند، حداقل پنج مورد از موارد نه گانه‌ی زیر در رفتارشان نمایان است.

۱- احساس اهمیت شخصیت بزرگ منشانه‌ای دارد.

۲- دل‌مشغول خیال‌پردازی موفقیت، قدرت، ذکاوت، زیبایی یا عشق ایده‌آل است.

۳- معتقد است که او استثنایی و بی‌نظیر است.

۴- به تحسین بیش از حد نیاز دارد.

۵- احساس سزاواری دارد.

۶- برای رسیدن به هدف‌هایش از دیگران سوءاستفاده می‌کند.

۷- فاقد هم‌دلی است. مایل نیست احساسات و نیازهای دیگران را تایید کند.

۸- اغلب به دیگران حسادت می‌کند یا معتقد است که دیگران به او حسد می‌ورزند.

۹- رفتارها یا نگرش‌های متکبر و پر نخوت نشان می‌دهد. (DSM-۵، ۱۳۹۳: ۱۰۱۲)

در توصیف اختلال شخصیت نارسیسم (خودشیفته) عوامل تعیین‌کننده‌ی چندی را بر می‌شمرند؛ احساس افراطی اهمیت داشتن و انتظار الطاف ویژه، نیاز به توجه مستمر، عزت نفس شکننده، فقدان هم‌دردی و علاقه به دیگران از ویژگی‌های افراد خودشیفته است. افراد خودشیفته اغلب با رویاهایی در مورد موفقیت نامحدود و درخشان، قدرت، زیبایی و روابط عشقی آرمانی مشغول هستند. (ساراسون و ساراسون، ۱۳۷۱: ۵۱۸) احساس شدید و غلو آمیز خود مهم بینی به صورت خودخواهی شدید ظاهر می‌شود. این افراد استعدادها و پیشرفت‌های خود را خیلی بزرگ جلوه می‌دهند. (شاملو، ۱۳۷۳: ۲۴۲) روان‌شناسان روان‌پویشی این اختلال روانی را از واژه‌ی «نارسیس» گرفته‌اند؛ «کلمه‌ی نارسیسم از افسانه‌ای یونانی در مورد مرد جوانی بنام نارسیس برگرفته می‌شود که عاشق تصویر خود در آب شد. چون هرگز نتوانست به تصویر دست یابد؛ تصویری که فکر می‌کرد پری دریایی باشد، غمگین گشت و عاقبت مرد.» (ساراسون و ساراسون، ۱۳۷۱: ۵۱۸)

«نخستین نمونه‌ی خودشیفتگی و خودپرستی، که هر مرد و زنی را نسبت به هر چه خارج از وجود اوست بی‌اعتنا می‌سازد، به روشن‌ترین صورت در نارسیوس دیده شده است.» (هایت، ۱۳۷۶: ۸۵۳)

جمشید نیز به قدرت بی‌نظیر خود می‌بالید و اعتقاد داشت هنر در جهان از او پدید آمده است و تخت شاهی مرد ناموری چون او را به خود ندیده، خور و خواب و آرامش مردم از اوست.

«...هنر در جهان از من آمد پدید؛
چو من نامور، تخت شاهی ندید.
جهان را به خوبی من آراستم؛
چنان است گیتی کجا خواستم.
خور و خواب و آرامتان از من است؛
همان پوشش و کامتان از من است.
بزرگی و دیهیم شاهی مراست؛
که گوید که: جز من کس پادشاست؟»
(فردوسی، ۱۳۶۶: ۴۴/۱)

«ویژگی اصلی اختلال شخصیت خودشیفته، الگوی فراگیر بزرگ منشی، نیاز به تحسین و فقدان همدلی است که در اوایل بزرگسالی شروع می‌شود و در زمینه‌های مختلف وجود دارد. افراد مبتلا به این اختلال احساس اهمیت شخصی بزرگ‌منشانه دارند آن‌ها معمولاً توانایی‌های خود را زیاد برآورد می‌کنند و موفقیت‌های خود را بزرگ جلوه می‌دهند. اغلب لافزن و متظاهر به نظر می‌رسند. امکان دارد با خوش‌خیالی تصور کنند که دیگران همان ارزش را برای تلاش‌های آن‌ها قایل هستند و وقتی تحسینی را که انتظار دارند و احساس می‌کنند سزاوار آن هستند حاصل نمی‌شود، تعجب می‌کنند.» (DSM-5، ۱۳۹۳: ۱۰۱۲)

- احساس اهمیت و احساس شخصیت بزرگ‌منشانه:

جمشید در شاهنامه کارهای بسیار مهمی برای رفاه عمومی انجام داد. کارهایی که رضایت مردم را از زندگی بیشتر نمود. بر پایه گزارش شاهنامه نخستین کاری که جمشید پیش گرفت ساختن ابزار جنگ بود تا خود را بدان‌ها نیرو بخشد راه را بر بدی ببندد. آهن را نرم کرد و از آن خود و زره و جوشن و خفتان و برگستوان ساخت. سپس به پوشش مردمان گرایید و از کتان و ابریشم و پشم جامه ساخت و رشتن و بافتن و دوختن و شستن را به مردمان آموخت. پس از آن پیشه‌های مردمان را سامان داد و پیشه‌وران را

گرد هم آورد. آنان را به چهار گروه بزرگ بخش نمود: مردمان دین که کارشان پرستش بود و ایشان را در کوه‌ها جای داد. دو دیگر جنگاوران، سه دیگر برزگران و گروه دیگر کارگران و دست‌ورزان. سپس دیوان که در فرمانش بودند را گفت تا خاک و آب را به هم آمیختند و گل ساختند و آنرا در قالب ریختند و خشت زدند. و خانه و گرمابه و کاخ و ایوان بر پا کرد. چون کارها کرده شد و نیازهای نخستین مردمان برآورد، جمشید در فکر آراستن زندگی مردمان برآمد. سنگ را شکافت و از آن گوهرهای گوناگونی چون یاقوت و بیجاده و فلزات گران‌بها چون زر و سیم بیرون آورد تا زیور زندگی و مایه خوش‌دلی مردمان باشد. آن گاه در پی بوهای خوش برآمد. بر گلاب، عود، عنبر، مشک و کافور دست یافت. پس در اندیشه‌ی سفر افتاد و دست به ساختن کشتی زد و بر آب‌ها دست پیدا کرد و سرزمین‌های ناشناخته را یافت. (ر.ک فردوسی، ۱۳۶۶: ۴۱/۱-۴۵)

طبیعی است که تک تک این کارها در نوع خود، کارهای بزرگی هستند که در تحول زندگی مردم آن روزگار بسیار موثر و مفید واقع شدند و جمشید بیش از مردم به تاثیر مثبت این کارها در زندگی روزمره مردم واقف بود، به این دلیل احساس می‌کرد شخصیت بسیار مهمی است که توانسته به بهبود زندگی مردم کمک نماید. این اهمیت داشتن به شکلی اغراق‌آمیز او را برای خودش بی‌نظیر جلوه می‌داد.

- دل‌مشغول موفقیت و قدرت خویشتن:

افراد خودشیفته، با وجود پیشرفت در برخی امور، چنان بر روی موفقیت خود تاکید می‌ورزند که خود را استثنایی و بی‌نظیر می‌یابند و خود را با موفقیت کسب کرده مشغول می‌نمایند. درست همانند جمشید که متوجه حکومت و کشورداری خود شد و در گیتی کسی را همانند خود نیافت. این اندیشه او را درگیر این موضوع کرده بود که فردی بی-نظیر است. «امکان دارد آنها [افراد خود شیفته] دل‌مشغول این باشند که عملکردشان تا چه اندازه خوب است و دیگران آن‌ها را چقدر مطلوب می‌دانند. این [تفکر] اغلب شکل نیاز به توجه و تحسین مداوم به خود می‌گیرد.» (DSM-۵، ۱۳۹۳: ۱۰۱۳)

یکایک، به تخت مهی بنگرید به گیتی، جز از خویشتن را ندید.
منی کرد آن شاه یزدان شناس؛ ز یزدان بیچید و شد ناسپاس.
(فردوسی، ۱۳۶۶: ۴۴/۱)

- اعتقاد به استثنایی و بی نظیر بودن:

عزت نفس هر شخص بر اساس ارزیابی شخصی از موفقیت‌ها، فضیلت‌ها و صفات پسندیده‌ی شخص از خودش کسب می‌شود. ارزشیابی جمشید از خودش و این که به خودآرامی رسیده است، احساس نیرومندی از ارزشمندی بسیار به او دست می‌داد. او خود را، به صورت توهم‌آمیز بی نظیر و یگانه می‌یافت. به پادشاهی‌اش فریفته شده بود و در گیتی جز از خویشتن کسی را نمی‌توانست ببیند. جمشید به خود فریفته شده بود. اما او قادر نبود دیدگاه مثبت و تایید کننده‌ی مردم را حفظ کند. کارآمدی‌اش را فقط با دیدگاه خود می‌سنجید.

گرانمایگان را ز لشکر بخواند؛	چه مایه سخن، پیش ایشان براند
چنین گفت با سالخورده مهان	که «جز خویشتن را ندانم جهان.
هنر در جهان از من آمد پدید؛	چو من نامور، تخت شاهی ندید.
جهان را به خوبی من آراستم؛	چنان است گیتی کجا خواستم.
خور و خواب و آرامتان از من است؛	همان پوشش و کامتان از من است.
بزرگی و دیهیم شاهی مراست؛	که گوید که: جز من کس پادشاست؟»

(فردوسی، ۱۳۶۶: ۴۵/۱)

فخرفروشی او بر مردم، بازخورد منفی داشت. مردم طالب چنین تکبری نبودند اما جسارت اعتراض و انتقاد در کسی نبود. بزرگان و موبدان هم جرئت چون و چرا نداشتند. در چنین وضعی ارزشیابی منفی اجتماعی منجر به افزایش عزت نفس دفاعی در او شد «مشخصه‌ی عزت نفس دفاعی حساسیت فوق العاده نسبت به انتقاد، فخرفروشی و انتقاد کردن از دیگران همراه با غرقه شدن در کار و واکنش پرخاشگرانه‌ی نامناسب در برابر انتقاد است.» (کار، ۱۳۸۵: ۳۸۳) عزت نفس دفاعی در بسیاری از موقعیت‌ها همانند عزت نفس بالا جلوه می‌کند اما زمانی که آسیب‌پذیری فرد به چالش کشیده شود، فرد به گونه‌ای عمل می‌کند که با عزت نفس بالا همسویی ندارد. کسانی که دارای عزت نفس دفاعی هستند، نسبت به انتقاد حساسیت فوق العاده دارند و شروع به فخر فروشی می‌کنند. افراد با عزت نفس دفاعی، زمانی که احساس می‌کنند شایستگی آنان به چالش کشیده می‌شود برای دفاع از شایستگی خود فخرفروشی می‌کنند و یا ممکن است دیگران را مورد انتقاد قرار بدهند و با توسل به مکانیسم جابه‌جایی انتقاد معطوف به خود

را به دیگران برگردانند. افراد خودمدار سطح متعادلی از این نوع عزت نفس را دارند. شکل افراطی این سنخ، سازگاری با اختلال شخصیت خودشیفته همراه است. (کار، ۱۳۸۵: ۳۸۵)

«منم - گفت: با فر شاهنشاهی همم شهریاری، همم موبدی...»
(فردوسی، ۱۳۶۶: ۴۱/۱)

- نیازمند تحسین بیش از حد:

افراد خودشیفته مغرورانه به خودانگاره‌ی خود می‌نگرند. آنان خود را ایده‌آل و بی‌نظیر تصور می‌کنند. نخوت بیش از حد دارند. خود را فردی آرمانی می‌دانند. اما حقیقتاً در پس این اختلال شخصیتی، نیاز شدید به تایید دیگران دارند. شخص خودشیفته بسیار متکبر است و نسبت به دیگران با اهانت رفتار می‌کند و دائم نیازمند تحسین دیگران است. تعارض بین باور اهمیت داشتن و خواسته‌ی واقعی آن‌ها باعث بروز روان‌رنجوری می‌گردد. «خودپنداره‌ی آرمانی یک نقاب کاملاً گمراه‌کننده است که مانع از آن می‌شود تا افراد روان‌رنجور، خود واقعی‌اشان را بشناسند و آن را بپذیرند. روان‌رنجوران با زدن این نقاب بر چهره وجود تعارض‌های درونی را انکار می‌کنند. این خودپنداری که به نظر روان‌رنجوران واقعی است، آنان را قادر می‌سازد تا باور کنند که به مراتب برتر از آنند که واقعاً هستند.» (شولتز، ۱۳۷۲: ۳۲۴/۲)

درست است که جمشید جهان را به خوبی آراسته بود و جهان به گونه‌ای شده بود که او می‌خواست. اما منت نهادن بر مردم که «خور و خواب و آرامتان از من است.»، اغراق‌آمیز بود و انتظار این که موبدان اعتراف کنند کسی جز جمشید لایق پادشاهی نیست، نشان از نگرانی‌های یک فرد روان‌رنجور می‌داد که نیاز افراطی به تحسین و تایید داشت. شخصیت‌های خودشیفته «شخصیت‌های تشنه‌ی انعکاس، مشتاق تحسین و قدردانی هستند. آن‌ها همواره نیاز دارند کانون توجه باشند. این افراد در تلاشی سیری ناپذیر برای کسب توجه‌اند.» (پروچاسکا و نورکراس، ۱۳۹۱: ۱۰۶-۱۰۷) «افراد مبتلا به این اختلال [اختلال خودشیفتگی] عموماً به تحسین بیش از حد نیاز دارند عزت نفس آن‌ها تقریباً همواره بسیار شکننده است. (DSM-۵، ۱۳۹۳: ۱۰۱۳)

خور و خواب و آرامتان از من است؛ همان پوشش و کامتان از من است.

بزرگی و دیهیم شاهی مراسم؛ که گوید که: جز من کس پادشاست؟
همه موبدان سرفکنده نگون؛ چرا کس نیارست گفتن، نه چون.
(فردوسی، ۱۳۶۶: ۴۵/۱)

- احساس سزاواری فراوان:

جایگاه اجتماعی جمشید به عنوان شاه توام با داشتن فره ایزدی، داشتن مقام شامخ موبدی و پیوند خانوادگی او با تهمورث دیوبند، بیانگر جنبه‌های از هویت جمشید بود. علاوه بر این‌ها، رشد شخصیتی او همراه با ارزش‌هایی که حاصل خلاقیت‌هایش بود، جایگاه او را از فرمانروایی مطلق فراتر می‌برد. تفاوت او با دیگر افراد جامعه از نظر پرورش فهم و درک عمیق‌تر از زندگی، مقامش را در نظر مردم ارتقا داده بود.

ز رنج و ز بدشان نبود آگهی؛ میان بسته دیوان بسان رهی
به فرمان مردم نهاده دو گوش؛ ز رامش، جهان پر ز آوای نوش.
(فردوسی، ۱۳۶۶، ۴۴/۱)

دادن حرفه‌ای متناسب با وضعیت روحی و جسمی به مردم کشور، پذیرش این حرفه-ها توسط مردم و دیگر اقدامات مثبت، باعث افزایش رفاه اجتماعی شده بود. ارزش اجتماعی حاصل از این کار بر مقام جمشید در میان جمع افزود و رضایتمندی او از خودش، میزان خودپنداره‌ی او را برتری داد. خودانگاره‌ای که جمشید از خود داشت توام با تکریم و احترامی که مردم نسبت به او داشتند، «به جمشید بر گوهر افشاندند». جمشید را متوجه خود نمود. او تا آن تاریخ بی‌نظیر بود و به خوبی واقف که کارگزار موفق و هوشیاری است. او با قدرت فوق العاده ادراک خود، راه سازگار شدن با محیط را به مردم آموخته بود و برای رفاه زندگی خود و مردم تلاش موفقیت‌آمیزی داشت.

چنین تا برآمد بر این سالیان همی تافت از شاه، فرکیان
جهان سر به سر گشته او را رهی؛ نشسته جهاندار، با فره‌ی؛
یکایک، به تخت مهی بنگرید به گیتی، جز از خویشتن را ندید.
(فردوسی، ۱۳۶۶: ۴۴/۱)

باور خودکارآمدی قوی بر انعطاف شخصی جمشید تاثیر گذاشت و در گیتی کسی را همانند خود ندید. خودپنداره‌ی او به وادی خود آرمانی نزدیک می‌شد و رضایتمندی

مردم از او، آن را سرعت می‌بخشید. او بر چالش پادشاهی خود و بر چالش زندگی مردم غلبه کرده بود.

چنین، سال سیصد، همی رفت کار؛ ندیدند مرگ، در آن روزگار.
ز رنج و ز بدشان نبود آگهی؛ میان بسته دیوان، به سان رهی؛
به فرمان مردم نهاده دو گوش؛ ز رامش، جهان پر ز آوای نوش.
(فردوسی، ۱۳۶۶: ۴۴/۱)

موفقیت‌های واقعی به او احساس خودارزشی عظیمی می‌داد. داشتن فره ایزدی، پادشاهی سرزمین، هوش و نبوغ فوق العاده به او نخوت می‌بخشید. «افراد مبتلا به اختلال شخصیت خودشیفته معتقدند که: آنها برتر، استثنایی یا بی‌نظیر هستند و از دیگران انتظار دارند آنها را به این صورت تایید کنند... آن‌ها اغلب با فریبندگی زیاد، همواره به دنبال برانگیختن تحسین و ستایش دیگران هستند. احساس سزاواری در انتظار نامعقول این افراد برای برخورد خیلی مطلوب، آشکار است.» (DSM-۵، ۱۳۹۳: ۱۰۱۳)

- بهره‌کشی و سوء استفاده از دیگران:

درست است که جمشید ایده‌های خیلی خوب و مهمی برای بهبود زندگی داشت، اما موفقیت او در تمامی آن ایده‌ها مرهون همیاری و همکاری مردم (و حتی دیوان) بود. همان گونه که او پادشاه وظیفه‌شناس و خلاق بود، زبردستانش نیز از عهده‌ی فرمانبرداری از او برآمده بودند.

جهان سر به سر گشته او را رهی؛ نشسته جهاندار با فره‌ی؛
(فردوسی، ۱۳۶۶: ۴۴/۱)

از این هر یکی را یکی پایگاه، سزاوار بگزید و بنمود راه؛
که تا هر کس اندازه‌ی خویش را، ببیند؛ بدانند کم و بیش را.
(فردوسی، ۱۳۶۶: ۴۳/۱)

این که بعد از موفقیت، دیگران را فراموش نماید و خود را مدیون الطاف آن‌ها نداند، بلکه خور و خواب و آرام مردم را از خود بداند، قضاوتی غیرمنصفانه بود. «آنها افراد دارای اختلال شخصیت خودشیفتگی [اغلب نگرش‌های از خود راضی، تحقیر آمیز یا ارباب‌منش نشان می‌دهند.» (DSM-۵، ۱۳۹۳: ۱۰۱۲)

- عدم درک احساسات و نیازهای دیگران و فقدان همدلی:
 «افراد مبتلا به اختلال شخصیت خودشیفته عموماً همدلی نمی‌کنند و در تشخیص دادن امیال، تجربیات ذهنی و احساسات دیگران مشکل دارند.» (DSM-۵، ۱۳۹۳):
 (۱۰۱۲) جمشید درکی از احساس دیگران نداشت و بدین دلیل موبدان که افراد سرشناس کشور بودند، در برابر او سر به زیرافکندند و به جای نصیحت پادشاه و رای زدن با او جسارت چون و چرا گفتن را نداشتند.

همه موبدان سرفکنده نگون؛ چرا کس نیارست گفتن، نه چون
 (فردوسی، ۱۳۶۶: ۴۵/۱)

با چنین تفاخری که جمشید داشت، طبیعی است که نتواند، دیگران را درک کند. برای او تواضع و همدلی بی‌معنی بود. او همه را جیره‌خوار خوان خود می‌دید. پس اعتراض و انتقاد از خودش را بی‌معنی می‌پنداشت. «جمشید نه تنها مغرور بلکه مستبد تمام عیار هم هست زیرا در گمراهی خود به حرف احدی گوش نمی‌دهد. از خصوصیات دوره‌ی او آن است که در آن چون و چرا جرم شناخته می‌شود.» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۷۳):
 (۸۶)

بارزترین ویژگی که افراد دارای اعتماد به نفس واقعی را از افراد دارای اعتماد به نفس دفاعی جدا می‌کند، قدرت شنیدن انتقاد است. «مشخصه‌ی عزت نفس دفاعی حساسیت فوق العاده نسبت به انتقاد... و واکنش پرخاشگرانه‌ی نامناسب در برابر انتقاد است.» (کار، ۱۳۸۵: ۳۸۳) گرچه ممکن است افراد مبتلا به اختلال شخصیت خودشیفته این را در ظاهر نشان ندهند ولی «انتقاد ممکن است این افراد را ناراحت کند و باعث شود که احساس کنند تحقیر، خوار، توخالی و پوچ شده‌اند. ممکن است آنها با حملات متقابل اهانت، خشم یا معترضانه واکنش نشان دهند.» (DSM-۵، ۱۳۹۳: ۱۰۱۲)

- رفتار و نگرشی متکبرانه و پر نخوت:
 تکبر و غرور از صفات رذیله است و کسی که دچار خود بزرگ‌بینی باشد در میان جمع محبوبیت ندارد و حمایت اجتماعی را از دست می‌دهد. «نابودی شخصیت قهرمان یا فرمانروا به توان غرور وی در جهان اسطوره‌ها شایع است.» (یاحقی و قائمی، ۱۳۸۶):
 (۲۹۴) «پس از آن که جمشید خویشتن را فرمانروایی بی‌مانند و بلامنازع می‌بیند، غرور

سراپای او را فرا می‌گیرد و خور را همه کاره‌ی جهان می‌انگارد، برای خویشتن مرتبتی خدایی قایل می‌شود و همین دور شدن فره ایزدی از او را باعث می‌آید و در پی آن تقدیر او را مقهور یکی از پست‌ترین آفریدگان یعنی ضحاک ماردوش می‌کند.» (سرامی، ۱۳۸۸: ۶۸۷) جمشید در اوج خودشکوفایی بود و آگاهی نسبت به آن باعث گردید، به خود فریفته گردد و همین فریفتگی باعث سقوطش شد.

یکایک، به تخت مهی بنگرید به گیتی، جز از خویشتن را ندید.
منی کرد آن شاه یزدان شناس؛ ز یزدان بیچید و شد ناسپاس.
(فردوسی، ۱۳۶۶: ۴۴/۱)

- اعتقاد به حسادت دیگران:

در این داستان فشرده ایباتی دال بر این ملاک تشخیصی در رفتار جمشید دیده نمی‌شود. بی‌گمان موجز بودن کلام در این مورد بی‌تاثیر نبوده و از سوی دیگر اگر این نشانه در رفتار جمشید هم دیده نشود، خودشیفتگی او را منتفی نمی‌سازد. چرا که افراد دارای اختلال خودشیفتگی، کافی است از ۹ نشانه دارای ۵ نشانه باشند که در رفتار جمشید ۸ نشانه قابل اثبات و بررسی است.

دوران طلایی که جمشید به وجود آورد در سراسر شاهنامه بی‌همتاست. افسوس که به فریب اهریمن از راه به در شد و به عقوبت تکبر و این که خود را خداگونه می‌دانست، هم خود و هم مردم ایران را گرفتار ساخت. «بدبختی آن است که بهای گناه فرمانروای نادان را باید نه تنها خود او، بلکه همه مردمش در طی مدتی دراز بپردازند و از این رو ایرانیان به استیلاهی هزار ساله ضحاک محکوم می‌گردند.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۳: ۸۶) در تاریخ طبری گمراه شدن جمشید را نویسنده به ابلیس نسبت می‌دهد و معتقد است دمدمه‌های ابلیس این گونه جمشید را از راه برون برد. «اگر تو فرزند آدمی بودی، ترا نیز مرگ و بیماری بودی تو خدای آسمان و زمینی. تو خویشتن را همی شناسی. ایشان را بگوی تا ترا پرستند.» (بلعمی، ۱۳۷۴: ۹۱) دکتر صفا نیز گمراه شدن جمشید را به اهریمن نسبت می‌دهد. «جمشید در اواخر عهد خود به فریب اهریمن از راه بیرون شد... و پس از گسستن فر گرفتار ضحاک تازی گشت.» (صفا، ۱۳۹۰: ۲۴۴)

در پایان داستان می‌خوانیم که «آنگاه که جمشید خویش را خدای خواند، فره ایزدی از او دور شد و جهان را هنگامه و آشوب درآکند. از آن روی که در هنر خود را با خداوند

سنجیده بود و برابر نهاده بود، به شکست و ناکامی دچار آمد.» (کزازی، ۱۳۸۶: ۲۷۲/۱) در پی نخوت و تکبر جمشید و آن احساس خداگونه فر ایزدی از او گسست؛ زیرا که فر ایزدی شایسته‌ی پادشاهان نیک بود. فر در اصطلاح ایرانیان باستان عبارت بود از موهبتی اهورائی که از طرف اهورا مزدا به هر کس که مورد عنایت بوده تعلق می‌گرفت و او شایسته شاه‌ی و پیغمبری می‌نمود. (عفیعی، ۱۳۷۰: ۳۵۴) به دلیل همان نخوت و تکبر فره ایزدی از جمشید دور شد. همزمان با اندیشه‌های مذمومش، جهان را آشوب و هنگامه فرا گرفت و شهریاری چون او که هم موبد بود و پارسا، عاقبت به بادافره ناسپاسی نسبت به یزدان، به فجیع‌ترین مرگ شاهنامه جان سپرد.

نتیجه گیری:

در سراسر شاهنامه با وجود انسان‌های خارق‌العاده، کسی را نمی‌توان همانند جمشید باهوش و ذکاوت یافت. تمرکز در به کار انداختن توانایی‌ها، تلاش برای رسیدن به هدف مطلوب، رفتار سازگارانه و ابتکاری در برخورد با محیط، بیانگر قدرت هوشمندی اوست. او همچون افراد خودشکופا به نحوی عینی به زندگی می‌نگریست. بیشتر مساله مدار و خلاق بود. موفقیت او در کارها به او اعتماد به نفس فراوان بخشید. به حدی که کسی را همتای خود نمی‌دید. باور خودکارآمدی قوی بر انعطاف شخصی او تاثیر منفی گذاشت. احساس خود ارزشی نیرومندی از خود پیدا کرد. عزت نفس دفاعی به صورت توهم‌آمیز او را بی‌نظیر جلوه می‌داد. عاقبت به خود فریفته شد و به فخرفروشی پرداخت. خود را موجودی مجزا و قابل تحسین یافت و این افکار او را دچار اختلال خودشیفتگی کرد. او مغرورانه خودانگاره‌ی خود را ایده‌آل و بی‌نظیر می‌دید. فخرفروشی او بر مردم بازخورد منفی داشت. مردم از اطراف او پراکنده شدند و از سوی دیگر چون خود را با یزدان سنجیده بود، فره ایزدی نیز از او دور شد. همزمان جهان را آشوب و هنگامه فرا گرفت و شهریاری چون او که هم موبد بود و پارسا، عاقبت به بادافره ناسپاسی، به فجیع‌ترین مرگ شاهنامه جان سپرد.

منابع:

- احمدی، بابک (۱۳۹۱) ساختار و تاویل متن، چاپ دوم، تهران، نشر مرکز.
- اتکینسون، ریتا. ل و ریچارد اتکینسون و ارنست هلیگارد (۱۳۷۱) زمینه روان شناسی، جلد ۱ و ۲، ترجمه محمد نقی براهنی و دیگران، چاپ ششم، تهران، انتشارات رشد.
- اتکینسون، ریتا. ل و ریچارد اتکینسون و ارنست هلیگارد و ... (۱۳۸۹) خلاصه زمینه روان شناسی هلیگارد، ترجمه مشهدی فراهانی و مژگان سپاه منصور و مینا فراهانی، چاپ دوم، تهران، نشر وانیان.
- اسلامی ندوشن، محمد علی (۱۳۷۳) سرو سایه فکن، درباره‌ی فردوسی و شاهنامه، چاپ سوم، تهران، انتشارات یزدان.
- انجمن روان پزشکی آمریکا (۱۳۹۳) راهنمای تشخیصی و آماری اختلالات روانی (DSM-۵)، ترجمه‌ی یحیی سیدمحمدی، چاپ سوم، تهران، نشر روان.
- بلعی، ابوعلی (۱۳۷۴) تاریخ نامه‌ی طبری، ج ۱، به توضیح و تحشیه‌ی محمد روشن، تهران، انتشارات سروش.
- پروچاسکا، جمیز و جان نورکراس (۱۳۹۱) نظریه‌های روان درمانی، (نظام‌های روان درمانی) ترجمه‌ی یحیی سیدمحمدی، چاپ، تهران، انتشارات ارسباران.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۶) شاهنامه‌ی فردوسی، به تصحیح جلال خالقی مطلق، زیر نظر احسان یار شاطر، جلد اول، نیویورک، ناشر بیبلیوتیج پرسیکو.
- دوستخواه جلیل (۱۳۸۵) گزارش اوستا، کهن ترین سروده‌ها و متن‌های ایرانی، چاپ دهم، تهران، انتشارات مروارید.
- دهقانی، نجمه (۱۳۹۲) پایان‌نامه‌ی «تحلیل روانشناختی داستانهای هزار و یک شب»، دانشگاه اراک، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، تیر ۹۲.
- ساراسون، ایروین جی و بارابارا آر ساراسون (۱۳۷۱) روانشناسی مرضی، ترجمه‌ی بهمن نجاریان و دیگران، چاپ اول، تهران، انتشارات رشد.
- سرامی، قدمعلی (۱۳۸۸) از رنگ گل تا رنج خار، شکل شناسی داستان‌های شاهنامه، چاپ پنجم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

- سرمد، زهره (۱۳۹۴) «بررسی وجوه اشتراک و افتراق جمشید و یمه در شاهنامه و اوستا» فصل نامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی مشهد، دوره ۲، شماره ۴، صص ۱۴۱-۱۶۰.
- شاملو، سعید (۱۳۷۳) آسیب شناسی روانی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات رشد.
- شمس اسفندآباد، حسن (۱۳۸۴) روان شناسی تفاوت های فردی، چاپ اول، تهران، انتشارات سمت.
- شولتز، دوان پی و سیدنی الن شولتز (۱۳۷۲) تاریخ روانشناسی نوین، جلد ۱ و ۲، ترجمه علی اکبر سیف و دیگران، چاپ دوم، تهران، انتشارات رشد.
- صفاء، ذبیح الله (۱۳۹۰) حماسه سرایی در ایران، چاپ پنجم، تهران، انتشارات فردوس.
- صنعتی، محمد (۱۳۸۴) تحلیل های روان شناختی در هنر و ادبیات، چاپ سوم، تهران، نشر مرکز.
- صنعوی، قاسم و همکاران (۱۳۸۲) ادبیات و تحقیق ادبی (مجموعه مقالات) ترجمه قاسم صنعوی و دیگران، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- فونتانا، دیوید (۱۳۸۵) روان شناسی در خدمت معلمان، شخصیت و اخلاق، ج دوم، چاپ سوم، تهران، چاپ موسسه فرهنگی منادی تربیت.
- عفیفی، رحیم (۱۳۷۰) «شخصیت های اساطیری شاهنامه»، مجموعه مقالات فردوسی و شاهنامه، به کوشش علی دهباشی، چاپ اول، تهران، انتشارات مدبر، صص ۳۴۷-۳۵۸.
- کار، آلان (۱۳۸۵) روانشناسی مثبت علم شادمانی و نیرومندی های انسان، ترجمه حسن پاشا شریفی و جعفر نجفی و باقر ثنایی، چاپ اول، تهران، انتشارات سخن.
- کارور، چارلز. اس و مایکل اف. شی یر (۱۳۸۷) نظریه های شخصیت، ترجمه احمد رضوانی، چاپ دوم، تهران، چاپ نشر.
- کزازی، میرجلال الدین (۱۳۸۶) نامه ی باستان، ج ۱، چاپ ششم، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها.

- گنجی، حمزه (۱۳۷۴) روان‌شناسی تفاوت‌های فردی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات بعثت.
- محتشمی، جمیله، عباس علی مددی و فاطمه توغانی (۱۳۸۷) درسنامه‌ی روان‌شناسی فردی و اجتماعی، چاپ اول، تهران، چاپ سالمی.
- منصور، محمود و پریرخ دادستان و مینا راد (۱۳۶۵) لغت نامه‌ی روان‌شناسی، چاپ اول، تهران، انتشارات ژرف.
- هایت، گیلبرت (۱۳۷۶) ادبیات و سنت‌های کلاسیک، ترجمه‌ی محمد کلباسی و مهین دانشور، چاپ اول، تهران، انتشارات آگاه.
- یاحقی، محمد جعفر و فرزاد قائمی (۱۳۸۶) مقاله‌ی «نقد اساطیری شخصیت جمشید از منظر اوستا و شاهنامه»، نشریه‌ی ادب و زبان، دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی کرمان، دوره‌ی جدید، شماره‌ی بیست و یکم، پیاپی هیجدهم، بهار ۸۶، صص ۲۷۳-۳۰۵.
- یاوری، حورا (۱۳۷۴) روان‌کاوی و ادبیات، دو متن، دو انسان، دو جهان، چاپ اول، تهران، انتشارات تاریخ ایران.